



در حاشیه تکذیب و تأیید پرورش مرغ‌های تریاکی

علیرضا پاکدل

مراتب درد

گاهی پیش آمده که می‌پرسیم از خودمان: از همه دردها درتر کدام است؟ اغلب ما دچار دندان درد شده‌ایم، درد لاکرداری که امانمان را می‌برد، خواب‌وراحت را می‌گیرد و تمام ذهن و بدن را درگیر می‌کند. آن وقت است که گمان می‌کنیم این دندان درد لعنتی اعظم همه دردهاست. اما این همه ما چرا نیست، بسته به اینکه در چه موقعیتی قرار گرفته باشیم و درد از چه زاویه و با چه شدتی بر ما وارد شود، مراتب آن نیز متفاوت است، قبل ترها که صحبت اقسام درد می‌شد، در بین قدیمی‌ها به شوخی و کنایه مثال‌های جالبی رد و بدل می‌کردند، مثلاً یکی جوان معنوم و افسرده حالی را شاهد می‌گرفت که

- ای اسمان از عاشقی! بدتر دردیۀ این عاشقی لامصب.

و بعد آن که سن و سال دار بود و خوب و بد روزگار را بیشتر تجربه کرده بود، ریشخند می‌زد که

-هی! گشنگی نکشیدی عمو که عاشقی

از خاطر تیره.

و خب آوردن شاهد و مثال از انواع درد ساعت‌ها طول می‌کشید و هر کسی نقل قول و بییتی از قدما و شعرا ردیف می‌کرد در صیحت حرفش؛

-حضرت حافظ فرموده [یا پدر صبر کن که دوامی فرستم]! یعنی که بی‌تابی نکن! اهر دردی یک درمانی هم دارد! لا-زبانم لال- مرگ که هیچ علاجی اش نیست.

و یکی باز در تأیید دیگری از جناب مولانا می‌خواند که

-[اول توای درد ابرو و آخر تو در مانا بیا] بعله! از پی هر ناخوشی به هر حال یک راحتی هم هست.

این‌ها البته برای دوره‌ای بود که سالی و ماهی اگر کسی گرفتار می‌آمد و تندرستی اش به خطر می‌افتاد، در همان مجلس عبادت از بیمار حرف بین حرف می‌آوردند برای روحیه‌بخشی و امیدواری او. حالا در زمانه‌ما اما به نسبت تواتر و توالی دردهایی که اتفاق می‌افتد، مراتب آن هم متغیّر و متفاوت است.

جدای دردهای جسمانی که اجتناب‌ناپذیر

زنگ خطر این است!

...بنابر اعلام بانک جهانی، ایران از نظر در آمد سرانه ملی در رتبه ۹۸ است و هنگامی که متوسط در آمد خانوارهای کشور به‌مرور کاهش یافت، اولویت‌ها و دغدغه‌ها و مسئله‌هایشان هم به‌همین نسبت تغییر می‌یابد و کاملاً واضح است که وقتی یک نفر در تقای سخت برای تأمین نان خالی باشد، نمی‌توان با او از رونق مطالعه و ارتقای آموزش سخن گفت، چنان‌که اگر بیماری در حال جان دادن و قلبش متوقف شده باشد، نمی‌شود از انحراف بینی یا ضعف شنوایی اش حرف زد! اگر نموداری از ترکیب جمعیتی یک کشور ترسیم کنیم، مطلوب‌ترین شکل آن از نظر اقتصادی وقتی است که کمترین میزان از جمعیت در ۲ گوشه انتهایی نمودار دارای فقر مطلق و آسیب‌پذیر یا دارای ثروت غیرعادی باشند و بیشترین تعداد از جمعیت در میانه نمودار با دارایی و شرایط مشابه در سطح زندگی و بر خورداری از رفاه دیده شوند. وقتی به آسیب‌های اجتماعی، تخلفات قانونی، فسادها و ناهنجاری‌های اجتماعی نگاه می‌کنیم، غالباً متعلق به کارنامه‌یکی از ۲ سرطیف است، یا مرغه‌ها و کاملاً بی‌د یا کسانی که به‌شکل غیر طبیعی فقیر و درمانده شده‌اند. طبقه متوسط که حداقل‌های زندگی را بر اساس هرم نیازهای مارلوز دارد، کمتر دچار این پریشانی‌ها می‌شود و معمولاً از ثبات قابل قبولی بر خوردار است. جالب اینجاست که رویکرد دین و سیاست‌های حاکمیتی دینی هم تقویت همین طبقه است. روایات گوناگون مخصوصاً در دوران حکومت امیرمؤمنان (ع) دقیقاً ناظر بر تلاش برای تأمین ضروریات زندگی (شغل و مسکن و خوراک) برای همه شهروندان بوده و در احادیث به‌صراحت از تناسب ۸ ساعت کار روزانه برای تأمین نیازهای ابتدایی زندگی طبیعی انسان یادشده است. گزاره‌های معرفتی دین هم ثروت بی‌ حساب را باعث فساد و عامل خطر می‌دانند و هم از فقر به عنوان یک تهدید جدی یاد می‌کند تا جایی که وقتی از دری فقر وارد شود، ایمان از در دیگر خارج خواهد شد. تلاش دین سامان‌بخشیدن به طبقه متوسط شهری باسطی از تفاوت‌های طبیعی و قابل‌پذیرش است و کنترل جدی رشد و توسعه آن ۲ طبقه خطرناک دیگر، بدین ترتیب با قدرت یافتن و گسترش طبقه متوسط، جامعه از ضرب ثبات و امنیت و آرامش بیشتری بر خوردار می‌شود و کاهش جدی این طبقه زنگ خطر جدی برای آینده جامعه از جهات گوناگون سیاسی و اجتماعی خواهد بود.

حدیث روز

عالمی که به علم خود عمل کند بهتر است از هفتاد هزار عابد

امام محمد باقر (ع)

[روز، داخلی. آشپزخانه]

[هگل، پیرمردی ۶۰ساله، درحالی‌که با موبایل صحبت می‌کند کابینت‌ها را می‌گردد.]

هگل: من هیچ وقت تو هیچ کدوم از رساله‌هام خود آگاهی رو بدون پیش فرض به کار نبردم. غلط کرده هرکی گفته، من همیشه خود آگاهی رو تو ارتباط درونی با دیگری مطرح کردم. اصلا و اساسا لازمه خود آگاهی، به رسمیت شناختن دیگری است. نیگا کن، خیلی ساده است، خود برای آگاهی از خویش، دیگری را واسطه می‌کند. خب دیگه، همین دیگه، ویژگی مهم خود آگاهی اجتماعی اینه، ببخود کرده «باخ». همینجا جاست که جای این خوده که در مواجهه اولیه اش با دیگری، سعی داره نفیاش کنه، اما چون نیاز داره دیگری استقلالش رو تأیید کنه به ناچار اونو به رسمیت می‌شناسه. آره بابا... به ناچار... ناچاره و گرنه که گردن نمی‌گیره.

[هگل غرق در تماس تلفنی است و ناخواسته تمام کابینت را به هم می‌ریزد. نیلوفر وارد می‌شود. دختری ۲۵ ساله.] نیلوفر: چیزی می‌خواین؟ [هگل متوجه نیلوفر شده دست‌وپای خودش را کم می‌کند، موبایل را قطع می‌کند.]

هگل: نه هیچی! [ببخند می‌زند.] شما دختر اشرف خانمید؟ نیلوفر: [صورتش در هم می‌رود. انگار از مصاحبت با هگل چندشش می‌شود.] بله. هگل: مزاحمتون نمی‌شم. [از آشپز خانه خارج می‌شود.] نیلوفر: از زیر لب! اکبیری!

وضعیت هوا ۱۶%	دما ۱۹°↓ ۳۲°↑
صبح ۲۳°	ظهر ۲۹°
عصر ۳۰°	شب ۲۶°

● اذان ظهر ۱۲:۳۶ ● نیمه شب شرعی ۲۳:۴۳

● غروب آفتاب ۱۹:۵۳ ● اذان صبح فردا ۳:۳۳

● اذان مغرب ۲۰:۱۴ ● طلوع آفتاب فردا ۵:۲۰

روزنامه شهر امید و زندگی SHAHRARANEWS.IR ۱۵۰۴۹۹ ۳۶ صفحه۲۱ صفحه۴۰ صفحه۵ صفحه ورزشی۴۴ صفحه خراسانات + ۱۶ صفحه شهر آرا محله شماره ۱۳۴۴ ۱۰۰۰ تومان میتوان با اسکن این کد با شما دید
میتوان با اسکن این کد با شما دید
Photoshahr.ir

خود آگاهی در جشن تولد!



امیرزیاپیلهیلو فیلمساز

[اشرف وارد می‌شود.]

اشرف: باز غر می‌زنی؟

نیلوفر: مرتیکه بی اجازه اومده تو آشپز خونه. داشت تو کابینت‌ها رومی‌گشت.

اشرف: دنبال چی؟

نیلوفر: نگفت که، تا من رو دید سریع فرار کرد، باور کن دزد.

اشرف: نگواین حرف‌ها رو؟ تو با این یارو لچ کردی. نیلوفر: آقا جون کجاست؟ مگه با شما نبود؟

اشرف: رفت دست‌شویی، دعواش کردم.

نیلوفر: اونم حتما که گوش داده. شرط می‌بندم سمعکش رو خاموش کرده و سرش رو تگون می‌داده.

اشرف: حالا دیگه توهم. نیلوفر: خب آخه کدوم آدم عاقلی دست یک نفر رو از تو خیابون می‌گیره می‌آره تو خونه.

اشرف: تو دردت که سرک کشیدن نیس.

نیلوفر: هس.

اشرف: نیس.

نیلوفر: خب، آدم سالی یک بار تولد می‌گیره. هر سال به داستانی. الان باید عدلی روز تولد من مهمون ورداره بیاره. آدم از کسی که نمی‌شناسه تو خیابون آدرس نمی‌پرسه. آقا جون ما برداشته آوردش خونه. پپرس از اش این کیه، قوم و خویش؟ همین‌ها رو هم نپرسیده.

آقا جون: [وارد می‌شود.] زائر امام رضاست.

نیلوفر: [لش‌رمند] سلام.

آقا جون: علیک سلام... [اطراف را

می‌گردد.] عصای من کو؟

[آقا جون روی صندلی می‌نشیند.]

نیلوفر: میرم بیارمش.

اشرف: راست می‌گه، شما که نمی‌شناسیش.

آقا جون: می‌شناسم.

اشرف: کیه؟

آقا جون: زائر امام رضا(ع).

اشرف: زموئه گذشته آقا جون. اون قدیم بود که این حرفا رو

می‌زدن. الان مردم مثل قدیم نیستن. الان آدم به همساده خودش نمی‌تونه اطمینان کنه.

آقا جون: برای زیارت اومده نه دزدی. [نیلوفر وارد می‌شود. عصا را به آقا جون می‌دهد.]

نیلوفر: برای زیارت هم اومده باشه کلی هتل و سوئیت و ماشالا دم حرم پره. اونا نباید کاسبی کنن؟ آقا جون: باید برای ثواب کردم ازتون اجازه بگیرم. [سری به افسوس تکان می‌دهد.] آهی می‌کنشد. خدا بیامرزدت.

نیلوفر: [به طعنه] خدا بیامرزدت. تولد من یادت نمی‌رفت. نه اینکه روز تولدم کل برنامه‌هام رو به هم بریزی که ثواب کنی.

اشرف: [عصبانی تشر می‌زند.] نیلو.

نیلوفر: کلی دوستام رو دعوت کردم برا تولدم. همه‌چی به هم ریخت. سر چی؟ سر به آدمی که نمی‌شناسیش.

آقا جون: می‌شناسیم.

اشرف: [عصبانی تشر می‌زند.] آقا جون.

آقا جون: آدمی که بهت سلام کنه آشناته، شماها رو نمی‌دونم کی تربیت کرده که این قدر مردم گریز شدین. فقط آشنا براتون رفیق و فامیله، بقیه دزدن.

نیلوفر: دزد نیستن. اصلا چرا باید آدمی رو که تا حالا ندیدم راه دم تو خونه‌م؟



روزنامه فرهنگ- اجتماعی- اطلاع رسانی- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی- نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۱۰-۵- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰- روابط عمومی: ۳۷۴۴۳۱۱۰- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹- چاپ: شهر چاپ خراسان

- روزنامه فرهنگ- اجتماعی- اطلاع رسانی- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی- نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۱۰-۵- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰- روابط عمومی: ۳۷۴۴۳۱۱۰- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹- چاپ: شهر چاپ خراسان

تاریخنکار

درگذشت آیت...سید جواد خامنه‌ای

«**والد ما از جمله علمای باسواد اما گوشه‌گیر مشهد به شمار می‌رفت. « این جمله بخشی از توصیفی است که رهبر معظم انقلاب درباره پدر خود، مرحوم آیت...سید جواد خامنه‌ای، ارائه کرده‌اند. پدری که متولد ۱۶ آذر ۱۲۷۴ شمسی در نجف بود، البته با اصلیتی از خمنه آذربایجان که شجره‌اش به سادات اقلسی که نسل پنجم حضرت معصوم(ه) محسوب می‌شوند، می‌رسید. آیت...سید جواد خامنه‌ای بعد از سال‌ها تحصیل در نجف به دلیل اردنش به امام هشتم(ع) راهی مشهد شد و تا پایان عمر که روز ۱۵ تیر ۱۳۶۵ بود، در این شهر به تدریس علوم دینی برای شاگردان خاص و برگزاری نماز جماعت در مسجد جامع گوهرشاد و مسجد صدیقی‌ها یا ترک‌های بازار فرش مشهد پرداخت.**

بریده‌خوان

این دره را می‌بینی؟

چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۶

بی‌عقل چرائین همه ز جر تحمل می‌کنی، از چه می‌ترسی. به هرسو که بنگری پایان رنج‌هایت را می‌بینی. این دره را می‌بینی؟ راه آزادی ماست. این درخت را می‌بینی، به‌هریک از شاخه‌هایش آزادی تو اویزان است. گردنت، گلویت، قلبت، همه این‌ها راه‌هایی است برای فرار از بردگی. آزادی را در هر یک از رگ‌های بدنت خواهی یافت. **سه‌شنبه، چهاردهم مرداد ۱۳۷۶**

انسانی که خوشتن را مورد مطالعه قرار می‌دهد، تنها به تحلیل فرد نمی‌پردازد، بلکه خود را از نو خلق می‌کند.

هیچ چیز پیش پا افتاده‌تر و معمول‌تر از این نیست که فرد را

غیر معمول بداند. پنجشنبه ۲۳ مرداد ۷۶

هر چند که نمی‌توان شکوه را به فلز و شوکت را به گلزار بازگرداند، می‌شود نیروی زندگی را، آن چه را که طبیعت باقی می‌ماند جست‌وجو کرد.

«مرگ دوبکر هیچ»؛

دست‌نوشته‌های عباس

کیارستمی در سررسید سال

۱۳۷۶ / نشر نظر

